

پوتین، اوراسیاگرایی و دشواری‌های احیای موقعیت قدرت روسیه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
محمد رضا رستمی *

rezarostami1403@gmail.com

* دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ تصویب: ۹۵/۵/۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۸

فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵، صص ۲۱۲-۱۸۱

چکیده

تحوالات جدید در مناسبات روسیه و غرب و نقش کرملین در حوادث جهانی، بار دیگر مسئله اهداف سیاست خارجی روسیه و چشم‌انداز جایگاه جهانی روسیه را به میان آورده است. در حالی که در دهه ۱۹۹۰، وداع با جاه‌طلبی‌های جهانی و تلاش برای همگرایی با بازیگران غربی، درونمایه اصلی سیاست خارجی کرملین بود؛ به دنبال به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین و در هزاره جدید، تلاش برای احیای موقعیت قدرت روسیه به‌عنوان بازیگری جهانی، ویژگی عمده سیاست خارجی روسیه بوده است. این احیای موقعیت، با چالش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مواجه شده است. در این نوشتار به این پرسش می‌پردازیم که گفتمان اوراسیاگرایی، چه اهدافی را در سطح منطقه‌ای و جهانی برای روسیه، حائز اهمیت می‌کند و کرملین در تحقق این اهداف چه فرصت‌ها و موانعی را در پیش‌رو دارد؟ در پاسخ می‌توان گفت اعاده موقعیت قدرت بزرگ در جهان و احیای بازیگری بی‌رقیب در منطقه «خارج نزدیک»، از اهدافی است که در چهارچوب گفتمان اوراسیاگرایی دنبال می‌شود؛ ولی واقعیات روابط قدرت و سیاست بین‌الملل، مغایر با اوراسیاگرایی است و در آینده می‌توان انتظار افول اوراسیاگرایی را در سیاست خارجی روسیه داشت.

واژه‌های کلیدی: روسیه، اوراسیاگرایی، نفوذ منطقه‌ای، بازیگری جهانی،

امکانات و موانع



مقدمه

به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه به‌عنوان جانشین ابرقدرت پیشین در پی بازتعریف نقش مسکو در منطقه و جهان برآمد. در تلاش برای بازتعریف نقش کرملین به منزله بازیگری جهانی، رویکردهای مختلفی در پیش گرفته شد. در دهه ۱۹۹۰، غرب‌گرایانی بر سر کار آمدند که نمایندگانی چون بوریس یلتسین و آندره کوزیروف داشتند. این گروه همگرایی با ساختارهای غربی را به منظور تقویت مولفه‌های قدرت روسیه در دستورکار داشتند. از اواخر دهه ۱۹۹۰ و با آغاز هزاره جدید، تغییر قدرت سیاسی در روسیه و به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین، زمینه تغییر در راهبرد قدرت‌یابی و سیاست خارجی روسیه را به وجود آورد. پوتین و همفکران او که به گفتمان اوراسیاگرایی تعلق داشتند، بر خلاف غرب‌گرایان، احیای جایگاه روسیه به مثابه قدرتی بزرگ را در پیش گرفتند و در این راه درصدد برآمدند به منظور تحقق اهداف سیاست خارجی روسیه، از ظرفیت‌های داخلی قدرت بهره‌گیرند و نیز با رویکردی عمل‌گرایانه، از امکانات دیگر کشورها از جمله غرب برای بهبود وضعیت اقتصادی و افزایش توانمندی‌های روسیه استفاده کنند. در این راه، روسیه اولویتی را برای حفظ و بسط روندهای همگرایانه در قلمرو شوروی سابق در پیش گرفت. گرچه تاسیس ترتیبات و نهادهای چندجانبه در منطقه «خارج نزدیک» روسیه از اوائل دهه ۱۹۹۰ و در زمان حضور غرب‌گرایان در قدرت آغاز شد؛ اما کوشش برای ارتقای همکاری‌های اقتصادی و نظامی - امنیتی در بین جمهوری‌های شوروی سابق در دوره زمامداری اوراسیاگرایان، اهمیت و عمق بیشتری یافت. در این بین، برخی تحولات سیاسی

در جمهوری‌های شوروی سابق، به منظور کاستن از وابستگی به روسیه و در عوض تکاپوی آنها برای نزدیک شدن و ادغام در نهادها و ساختارهای تحت رهبری غرب مانند سازمان ناتو و اتحادیه اروپا، روندهایی واگرا را به وجود آورد که اقتدار منطقه‌ای روسیه را به چالش کشید. یکی از نمونه‌های بارز این روندهای واگرا بروز تغییرات سیاسی از طریق انقلاب‌های رنگی در چند جمهوری شوروی سابق بود. واکنش مسکو به این تحولات که گاه مانند مورد گرجستان به خشونت و جنگ نیز انجامید و نیز سیاست‌های قدرت‌طلبانه روسیه، بیش از پیش این کشور را در تنش و اصطکاک با قدرت‌های غربی قرارداد. نوسان و تغییر در مناسبات روسیه و غرب، حکایت از دشواری‌های اتخاذ راهبرد جدید قدرت‌یابی از طرف کرملین دارد. از طرف دیگر، روسیه در پی تقویت مناسبات خود با پاره‌ای از قدرت‌های شرقی بوده است. چین و سازمان همکاری شانگهای، روشن‌ترین جلوه نگاه روسیه به شرق هم به منظور اجرای برنامه‌های ترفیع قدرت و هم اتحادسازی علیه غرب بوده است. در ماه‌ها و سال‌های اخیر، نقش خاورمیانه‌ای روسیه و بحران اوکراین از مواردی است که چالش‌های روسیه و تلاش کرملین را برای بدل شدن دیگر بار به قدرتی جهانی، به نحوی روشن‌تر به نمایش گذاشته است. در این میان پرسشی که خودنمایی می‌کند آن است که رویکرد اوراسیاگرایی چه اهداف و نگرش‌هایی را برای سیاست خارجی ولادیمیر پوتین، پیش پا می‌نهد و این گفتمان در تحقق اهداف خود چه مسیری را طی کرده است و در شرایط جدید که بحران اوکراین و مداخله نظامی روسیه در سوریه صورت گرفته، چه چشم‌اندازی در تعامل با شرق و غرب برای روسیه به میان می‌آورد؟ در پاسخ باید رویکردهای منطقه‌ای و جهانی روسیه را بررسی کرد و ویژگی‌های مناسبات روسیه را در منطقه پیرامون این کشور و نیز با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای شناسایی نمود. در این نوشتار استدلال می‌شود که گرچه امکانات و فرصت‌هایی برای افزایش قدرت و نفوذ روسیه در سطح منطقه و جهان وجود دارد، اما برآورده شدن اهداف اوراسیاگرایی در احیای موقعیت قدرت روسیه مستلزم رویارویی کرملین با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است و از این منظر موجد تنش‌های

بلندمدت میان مسکو و جمهوری‌های شوروی پیشین و قدرت‌های بزرگ از سوی دیگر خواهد شد. همچنین تاکید می‌شود که «شرق» به‌عنوان آلترناتیوی استراتژیک برای روسیه در برابر غرب مطرح نیست و لذا ایجاد نهادهایی به سبک دوران جنگ سرد در برابر غرب، برای روسیه بسیار دشوار است. از این منظر جنگ سرد جدید نیز برخلاف نظر برخی کارشناسان نامحتمل است و مشکلات روسیه با شرق و عمل‌گرایی مسکو، به تفاهم و چانه‌زنی کرملین با غرب منجر می‌شود؛ روندی که اقتدارگرایی و قدرت‌طلبی اوراسیاگرایان را به شدت به چالش می‌کشد و اوراسیاگرایی را در آستانه زوال قرار می‌دهد.

۱. چارچوب مفهومی

در تبیین سیاست خارجی ولادیمیر پوتین، می‌توان از مفهوم اوراسیاگرایی استفاده کرد که رگه‌ها و ریشه‌های آن در گذشته روسیه نیز وجود داشته است. در واقع اراده برای ترفیع قدرت روسیه در پی فروپاشی شوروی به تدریج به مطرح شدن ملزومات و اهداف اوراسیاگرایی منتهی شد. در دهه ۱۹۹۰، ایده‌هایی در مورد احیای تفکر اوراسیایی در روسیه پس از شوروی مطرح شد. پوتین این ایده‌ها را در نظر گرفت و در مواردی مانند پیشنهاد سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲، برای ایجاد اتحادیه اوراسیایی جدید به کار بست. این اتحادیه به منزله تشکیلاتی سیاسی و اقتصادی ارائه شد که شامل سرزمین‌های شوروی سابق می‌شد و جایگزین شدن به جای جامعه کشورهای همسور که رو به زوال است داشت. اوراسیاگرایی به‌عنوان یک فلسفه رفع شکاف بین مفهوم منحصراً روسی از روسیه و واقعیت چندنژادی روسیه را می‌سازد. اوراسیاگرایی بقا و همزیستی مفهوم منحصراً به فرد اسلاوی و ارتدوکس روسی را با مردمان آسیایی و غیرروس و نیز چچن و قفقاز شمالی را ممکن می‌کند. خلاصه اوراسیاگرایی احیای ایده روسیه چندقومی، چندنژادی و چندمذهبی روسیه را امکان‌پذیر می‌نماید (Hill and Gaddy, 2013: 107).

همچنین در تحلیل رفتار کنونی خارجی روسیه، لازم است مبانی شکل‌گیری رفتار امنیتی و سیاست خارجی این کشور شناسایی شوند. در مقایسه رفتار امنیتی



خط‌مشی امنیتی روسیه از زمان فروپاشی روسیه قابل ذکر است. اولین سنت در اندیشه‌ورزی امنیتی روسیه، ترس از بیگانگان و این احساس است که روسیه از طرف دشمنان محاصره شده است؛ تهاجمات به روسیه از طرف کشورهای چون مغولستان، فرانسه و آلمان در این ویژگی تاثیر داشته‌اند. دومین خصیصه اندیشه امنیتی روسیه که با ویژگی اول مرتبط است، اشتباهی سیری ناپذیر روسیه برای امنیت است که خود را در توسعه مناطق حائل از قبیل کارکرد پیمان ورشو نشان می‌دهد. امروزه این گرایش در قالب همکاری نظامی به رهبری روسیه در سازمان پیمان امنیت جمعی و در همکاری با چین در قالب سازمان همکاری شانگهای نمود دارد. سومین خصلت اندیشه امنیتی روسیه، احساس برتری است که در اشاره به موقعیت منحصر به فرد روسیه و نقش راهبر آن در جهان بروز دارد. این مفهوم که به اصطلاح نظریه رم سوم خوانده می‌شود - به معنای پیش‌قراول سیاسی و مذهبی جهانی پس از زوال رم و قسطنطنیه - در زمان تزارها وجود داشت و تحت حکمرانی مارکسیستی - لنینیستی اتحاد شوروی تداوم یافت. این اندیشه تحت زمامداری پوتین و مدودف و با این تاکید که روسیه قدرتی بزرگ است و دیگر اجازه نمی‌دهد توسط غرب نادیده گرفته یا تحقیر شود، احیا شده است. خصیصه چهارم که بیشتر ماهیتی داخلی دارد، این واقعیت است که روسیه میراثی از سنت دموکراتیک ندارد، بلکه برعکس سرسپردگی به دولت رواج دارد. این ویژگی در بازگشت پوتین به قدرت متمرکز تحت استدلال امنیتی و با این عذر جلوه یافت که تهدید تروریسم، نهادهای دموکراتیک را محدود ساخته است. خصائص مزبور سبب شدند که امپراتوری روسیه حدود ۱۲۰۰ سال در اوراسیا توسعه یابد و به مناطقی چون سیبری، قفقاز و آسیای مرکزی گسترش یابد. روسیه در سال ۱۹۹۱ و با انحلال پیمان ورشو در جولای و اضمحلال شوروی در دسامبر، مناطق حائل خود را در غرب از دست داد. تاثیر ذهنی مرگ امپراتوری روسیه / شوروی، عاملی تاثیرگذار بر اندیشه‌ورزی امنیتی در سال‌های بعد که خط‌مشی امنیتی پوتین و مدودف را نیز متأثر ساخته است، شد (Haas, 2010: 3).

بدل شدن دوباره به قدرتی بزرگ، در فرهنگ استراتژیک روسیه نیز جایگاه



رفیعی دارد و این امر به احیای گفتمان‌های بسط قدرت از جمله در چهارچوب اوراسیاگرایی مدد رسانده است. فرهنگ استراتژیک که یکی از اولین ابتکارات نظری درون انتظام علوم سیاسی روابط بین‌الملل بوده است، به بعد مفهومی و معنایی سیاست خارجی و امنیتی اشاره دارد. فرهنگ استراتژیک در مورد فرهنگ سیاسی در سطح نخبگان سیاسی و ناظر است بر دیدگاه آنها در مورد توسل به زور و برداشت‌های آنها از فرصت‌ها و آسیب‌پذیری‌های امنیتی و شاید سرنوشت امنیتی کشور. صاحب‌نظران در این حوزه در مورد روسیه استدلال کرده‌اند که از آنجا که این کشور اقلیمی خشن و وسعتی زیاد دارد و فاقد مرزهای طبیعی تدافعی است، ناچار است به نسبت دیگر قدرت‌های بزرگ، هزینه‌های بسیار بیشتری برای تولید و برای امنیت بپردازد. آب‌وهوای روسیه برای کشاورزی حتی از کانادا نیز نامساعدتر است و از این نظر و به لحاظ تراکم جمعیتی، شبیه مغولستان و گرینلند است. این ویژگی‌ها از نظر برخی، دلیل ساختاری دولت خشن پاترمونیالی و منحصر به فرد در دوره تزارها و دلیل ساختاری ظهور مجدد روسیه‌ای قدرتمند و سرمایه‌داری دولتی در دوره پوتین محسوب می‌شوند. این تحلیل بیان می‌دارد که ایدئولوژی پوتین، پدرسالاری، توانمندی دولت و موقعیت قدرت بزرگ را برای روسیه ترویج می‌کند (Skak, 2010: 141-142).

به طور خلاصه، ژئواستراتژی روسیه گرچه در دوره معاصر شکل گرفته است، ولی مبتنی بر سنت‌های بسیاری است که در دوره قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و نیز در دوره شوروی سابق شکل گرفته‌اند. در ارزیابی نفوذ ژئوپولیتیک بر تصمیم‌سازی سیاست خارجی در روسیه، چند مکتب اندیشه مهم وجود دارد که مهمترین آنها عبارت‌اند از غرب‌گرایی، اوراسیاگرایی، و مدل ژئوپولیتیک پرگماتیک. غرب‌گرایی در ابتدا طی قرون هجدهم و نوزدهم نضج یافت و انگاره‌های آن در میان روشنفکران روس سیطره یافت. انگاره‌های مزبور در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز بر جامعه و اندیشه سیاست خارجی روسیه مسلط بود. آموزه «اندیشه سیاسی نوین» گورباچف و «آموزه کوزیرف»، نمونه‌هایی از این رویکرد به شمار می‌روند. در این رویکرد امتیازدهی به غرب در ازای تسامح و

مساعادت غرب در نظر گرفته می‌شود و کمال مطلوب لیبرال دموکراسی و بازار آزاد که در مدل غربی وجود دارد، به منزله اکسیری برای روسیه و تضمین کننده احیای اقتصادی روسیه و جذب سرمایه‌های خارجی از طرف این کشور تلقی می‌شود. با این حال فروپاشی شوروی، افول اقتصادی و مالی ۱۹۹۸ و مسائل سیاسی، حمایت از این رویکرد را در روسیه کاهش داد (Isakova, 2005: 14-15).

در دوره ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین، مدل یا گفتمان اوراسیاگرایی در روسیه احیا شد. در قالب رویکرد اوراسیاگرایی، فضای فیزیکی، منابع ملی، قدرت نظامی و کنترل مستقیم بر سرزمین اهمیت دارد و همچنان امکان تعریف منافع ملی براساس ایجاد قطب‌های نظامی و سیاسی وجود دارد. در قالب مدل اوراسیاگرایی می‌توان از ژئوپولیتیک عمل‌گرایانه یا سازگاری سازنده نیز نام برد. این رویکرد در دوره پوتین مطرح شد. در حالی‌که در دوره یلتسین، روسیه کاهش فضای استراتژیک خود را تجربه می‌کرد، در دوره پوتین، احیای روح و سیاست اوراسیایی اهمیت یافت. روسیه خود را پلی میان قاره‌ها می‌بیند که دسترسی به بازارهای جهانی از اروپا تا اقیانوسیه را تسهیل می‌کند. در قرن بیست‌ویک، اوراسیاگرایی بیش از همیشه به‌عنوان مدل درگیری استراتژیک روسیه به میان آمده است. از جمله ویژگی‌های مدل اوراسیاگرایی یا ژئوپولیتیک عمل‌گرایانه عبارت‌اند از: کارآمدی اقتصادی؛ بهره‌گیری کارآمدتر از میراث ژئوپولیتیک شوروی؛ نگاه به تسلیحات هسته‌ای به منزله عنصر اساسی بازدارندگی؛ بهره‌گیری حداکثری از مزایای ژئواکونومیک؛ عمل‌گرایی، از جمله به شکل بازسازی روابط با متحدین سابق؛ و توسعه ژئوپولیتیک از طریق گسترش حضور و تقویت پایگاه‌های نظامی در خارج (Isakova, 2005: 15-16).

۲. بازتاب اوراسیاگرایی در خارج نزدیک

روشن‌ترین نمود اوراسیاگرایی را در سیاست کرملین در منطقه پیرامونی و در قلمرو شوروی سابق می‌توان یافت. روسیه به‌رغم محتوای رفیع اصول دکترینی و نظری، یک وجه مشترک را در رویکردهای سیاست خارجی خود دنبال می‌کند و آن عبارت است از افزایش نفوذ بین‌المللی خود. در این رویکرد، آنچه برای



کرملین بیشترین اهمیت را دارد، در اختیار داشتن و نظارت بر منطقه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و برون‌نگه داشتن غرب به ویژه ناتو از این منطقه است. شناسایی بین‌المللی روسیه به منزله قدرتی بزرگ و حمایت از روس‌ها در خارج، یکی از اهداف کسب حمایت داخلی از رهبری سیاسی در کرملین نیز هست. با این وجود، بسیاری از کشورهای مستقل مشترک‌المنافع^۱ و سایر همسایگان، روسیه را بیش از آنکه قدرت بزرگ خیرخواه قلمداد نمایند، به مثابه قدرتی بزرگ^۲ می‌بینند که امنیت و حاکمیت آنها را تهدید می‌کند. رهبری روسیه در عمل، سیاست خارجی عمل‌گرایی را پیش می‌برد و بیشترین بهره را از فرصت‌های موردی می‌برد. مسکو در سیاست بین‌الملل، همچنان بازی موازنه‌سازی را اجرا و در جریان آن از شکاف حریفانش استفاده می‌کند و به جای چندجانبه‌گرایی به روابط دوجانبه اهمیت می‌دهد که در آن می‌تواند بر شریک ضعیف‌تر برتری یابد. روسیه در مرتبه اول، به منظور تحقق اهداف خود از ابزار سیاسی استفاده می‌کند، ولی گزینه کاربرد ابزار نظامی را به ویژه در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع که قدرت نظامی‌اش در این منطقه مهیب است، حفظ می‌کند. در حالی که در اوائل هزاره جدید، درگیری روسیه در منطقه برای مقابله با جدایی‌طلبی بود، به دنبال جنگ ۲۰۰۸ با گرجستان، این درگیری برای حمایت از روس‌ها در خارج صورت می‌گیرد. در واقع روسیه که در سیاست خارجی خود فاقد هویج‌های جذاب است به چماق روی می‌آورد، هرچند این رویه چندان هم موثر نبوده است (Oldberg, 2010: 54).

قفقاز شمالی به ویژه منطقه‌ای است که کنترل دولتی در آن رقیق است و به نظر می‌رسد وضعیت در حال بدتر شدن است. از نظر مسکو، چشم‌انداز حضور مستقیم ناتو در مجاورت این منطقه پرنوسان و درگیر شدن در تلاش‌های ارتقای دموکراسی، تهدیدی برای ثبات به شمار می‌رود. به طور کلی اهداف روسیه در قفقاز عبارت‌اند از جلوگیری از تقسیم شدن نظارت روسیه بر قفقاز شمالی،



1. Commonwealth of Independent States (CIS)

۱۸۹ 2. Big Power

مقاومت در برابر حضور و نفوذ ایالات متحده در قفقاز جنوبی و همزمان صیانت از برتری کرملین در این منطقه است. به حداکثر رساندن کنترل بر مسیرهای نفت و گاز، اعاده نقش روسیه به منزله مدلی فرهنگی و پاسداری از زبان روسی به مثابه زبان منتخب خارجی در قفقاز، از دیگر اهداف کرملین در جنوب محسوب می‌شوند (Trenin, Spring/Summer, 2009: 147).

قابل انکار نیست که مناظره بین اوراسیاگرایان و دیگران، بخشی از عرصه سیاسی روسیه باقی مانده است. این مناظره که راجع به خط سیر مناسب برای سیاست خارجی روسیه است، درک‌های متفاوت را از چگونگی نیل به آنچه قاطبه نخبگان روس می‌خواهند، یعنی شناسایی و احترام به روسیه به منزله بازیگر بین‌المللی جدی، بازتاب می‌دهد. از دید اوراسیاگرایان که در هزاره جدید در روسیه قدرت بیشتری یافتند و در جنگ ۲۰۰۸ گرجستان نیز نقشی کلیدی ایفا نمودند (از جمله رهبر اوستیای جنوبی، ادوارد کوکویتسی^۱ عضو جنبش اوراسیاگرای بین‌المللی^۲ وابسته به الکساندر دوگین^۳ بوده و خود دوگین از جنگ گرجستان و شناسایی آبخازیا و اوستیای جنوبی از طرف روسیه حمایت نمود). جنگ یاد شده باور آنها را ابرام می‌کند که غرب تنها زمانی روسیه را جدی خواهد گرفت که این کشور متکی به خود باشد. دوگین تشدید فشار بر گرجستان در قفقاز جنوبی که به نظر وی خط مقدم کوشش‌های امریکا برای محاصره و از میان برداشتن روسیه به مثابه قدرتی بزرگ به شمار می‌رود، جانبداری نمود. اوراسیاگرایان و حامیان آنها در حکومت روسیه، اهمیتی برای واکنش غرب به جنگ گرجستان قائل نبودند و پیوستن به نهادهای زیرسیطره غرب از جمله سازمان تجارت جهانی را فاقد ارزش زیاد برای مسکو می‌دانستند و حرکت به سمت استقرار نظام اقتصادی دولتی و اولیگارشیک مبتنی بر نظارت دولت را ترجیح می‌دهند. هر تلاش برای تغییر وضع موجود ژئوپولیتیک مانند تسریع عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو، دستاویزی را به تدریج روس می‌دهد تا نزاع بر

1. Eduard Kokoity
2. International Eurasianist Movement
3. Aleksandr Dugin

سر سرنوشت دیگر بخش‌های جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را تشدید کنند. اوراسیاگرایان با توجه به واکنش ضعیف غرب، اطمینان یافتند که در بی‌ثباتی‌های فزون‌تر دست برتر خواهند داشت. به ویژه امکان دارد اوکراین تکه تکه شود، اگر ناچار شود یکبار برای همیشه تصمیم بگیرد که با روسیه و یا با ناتو هم سرنوشت گردد و دوگین و حامیانش خرسند خواهند شد که فرایند تکه تکه شدن را تشویق نمایند؛ اگر غرب فرصت این کار را به آنان بدهد: Mankoff, 2009: (297).

حفظ و بسط قدرت کرملین در قلمرو شوروی سابق، مستلزم وجود ترتیبات منطقه‌ای تحت رهبری روسیه است. به همین انگیزه در هزاره جدید و در زمان حاکمیت اوراسیاگرایان در روسیه نیز، تلاش‌ها برای همگرایی در قلمرو شوروی سابق تداوم یافت. نمونه این تلاش‌ها، کوشش برای ایجاد فضای اقتصادی واحد^۱ با مشارکت روسیه، بلاروس، اوکراین و قزاقستان بود. طرف‌ها در سال ۲۰۰۳ بر سر مفهوم فضای اقتصادی واحد به توافق رسیدند. متحد شدن سرزمین‌های گمرکی، به کار گرفته شدن سازوکارهای تنظیم اقتصادی مبتنی بر اصول مشترک، تضمین انتقال کالا، خدمات، سرمایه و نیروی کار از برنامه‌های ایجاد این فضا بوده است. سیاست‌های پولی مشترک و تجارت خارجی مشترک نیز در قالب این فضا تنظیم می‌شود. فضای اقتصادی واحد از یک طرف نشان دهنده تغییر رویکرد روسیه به همگرایی در دوره پوتین است؛ چرا که سیاست همگرایی عمل‌گراتر و منعطف‌تر شد و از طرف دیگر حکایت از تداوم در خط مشی مسکو در سال‌های گذشته داشت. البته روسیه هنوز به رویکردی جامع در مورد همگرایی منطقه‌ای به ویژه با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع دست نیافته است. تحولات حکایت از آن دارند که روسیه آماده است هزینه طرح مجدد ادعای منطقه نفوذ در فضای شوروی سابق را پردازد. مسکو با پرداخت هزینه از جمله در مناسبات با غرب، امید می‌برد کشورهای منطقه را به همگرایی در قالب موافقتنامه‌های موردنظر روسیه سوق دهد. کرملین امید دارد هزینه‌هایی که از نظر اقتصادی، امنیتی و

ژئوپولیتیکی متحمل می‌شود، با اعمال نقش رهبری در منطقه و به موازات تقویت موقعیت روسیه در عرصه بین‌المللی، جبران شود. اجتماع اقتصادی اوراسیا^۱ و فضای اقتصادی واحد که قصد حرکت از منطقه تجارت آزاد اولیه به اتحادیه گمرکی و اتحادیه جامع اقتصادی را بازتاب می‌دهند، همگرایی محدودتر و کاربردی‌تر را در منطقه نشان می‌دهند. درک کارکردگرایانه از فرایند همگرایی اقتصادی و تجربه اتحادیه اروپا، زمینه‌ساز این آرزو برای همگرایی اقتصادی است. احیای موقعیت رهبری بی‌چون و چرای مسکو در منطقه پیرامونی، که محور تاکید شده سیاست خارجی روسیه است، به واسطه اینگونه همگرایی‌ها امکان‌پذیر می‌شود (Vinokurov, 2007: 43-44).

در میان ترتیبات جمعی منطقه‌ای، جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع، اجتماع اقتصادی اوراسیا و سازمان پیمان امنیت جمعی، نهادهایی چندجانبه به شمار می‌روند که کارکرد عمده آنها مشروعیت دادن به بلندپروازی‌های روسیه برای رهبری در منطقه است و سازمان همکاری شانگهای از طرف روسیه بیشتر به منظور نظارت و تعدیل نفوذ چین در منطقه مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین نهادهای مزبور برای برآوردن اهداف روسیه و چندجانبه‌گرایی ابزاری، موجودیت و موضوعیت دارند و تحقق چندجانبه‌گرایی راستین را در منطقه باید با چالش‌هایی مواجه دانست. گرد هم آوردن کشورهای نامتجانس به لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فاقد معیار اقدام هماهنگ کشورها است و ایجاد لنگرگاهی برای اقدام مشترک ناکام مانده است. بسیاری از اعضای این نهادها هراس آن را دارند که سیطره مسکو، آنان را بدل به گروگان روسیه سازد و لذا برای گریز از این وضعیت می‌کوشند. این ویژگی یکی از دلایل کامیابی نهادهای منطقه‌ای در قلمرو شوروی سابق در ایجاد تجارت آزاد، به وجود آوردن نیروهای حافظ صلح و کمک متقابل امنیتی اعضا به یکدیگر است. مهمترین مسائل تجاری در قالب پیمان‌های دوجانبه تعیین تکلیف شده‌اند و در زمینه امنیتی نیز سازمان پیمان امنیت جمعی در اساس به‌عنوان چتری چندجانبه بر ترتیبات دوجانبه اعضا با روسیه



عمل کرده است. عملیات حفظ صلح جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در آبخازیا نیز به رغم تلاش‌های اولیه مسکو برای تبدیل آن حداقل به شکلی نمادین به اقدامی چندجانبه، در کلیه جنبه‌های نظارت سیاسی، فرماندهی و گزارش‌دهی نظامی و تامین نیرو، روسی باقی ماند. تکاپوهای مکرر به منظور بهبود رویه‌های تصمیم‌گیری در نهادهای جمعی مزبور به دلیل هراس اعضا از کنار گذاشتن حاکمیت خود به سود روسیه و همچنین به دلیل اکراه مسکو در پذیرش روند محتمل کاهش آراء مطلوب خود، عقیم مانده‌اند. لذا دوجانبه‌گرایی در منطقه بر چندجانبه‌گرایی برتری هژمونیک دارد (Zagorski, 2009: 55).

بدین ترتیب، روسیه و سایر اعضا با توجه به ناکارآمدی موافقتنامه‌های چندجانبه، به موافقتنامه‌های دوجانبه روی آورده‌اند که البته بسیاری از آنها نیز اجرا نشده‌اند. روسیه با نیم‌نگاهی به ایجاد اتحادیه گمرکی، به انعقاد موافقتنامه‌های محدودتر ابتدا با بلاروس و قزاقستان در ۱۹۹۵ و سپس با قرقیزستان در ۱۹۹۷ و با تاجیکستان در ۱۹۹۸ پرداخت. این تحولات بود که زمینه ایجاد اجتماع اقتصادی اوراسیا را در اکتبر ۲۰۰۰ مهیا نمود. روسیه تا این مقطع به این نتیجه رسیده بود که بعید است موافقتنامه‌ها در سطح کشورهای مستقل مشترک‌المنافع نتایج معناداری بیافرینند. در این سال‌ها چند مجموعه درون منطقه‌ای دیگر نیز شکل گرفت. اجتماع اقتصادی آسیای مرکزی در ۱۹۹۴، از جانب قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان بنا نهاده شد و تاجیکستان نیز در ۱۹۹۸ عضو آن شد. این نهاد در ۲۰۰۲، به سازمان همکاری آسیای مرکزی تغییر نام داد و روسیه نیز در ۲۰۰۴ به این سازمان پیوست. همچنین اتحادیه گوم در سال ۱۹۹۷ توسط گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی شکل گرفت و در آوریل ۱۹۹۹، با عضویت ازبکستان به گووام تبدیل شد. در سال ۲۰۰۵ و با کناره‌گیری ازبکستان از این اتحادیه در پی انقلاب‌های رنگی، نهاد مزبور در اجلاسی در کیف به سازمانی برای دموکراسی و توسعه اقتصادی تغییر نام دیگر باره داد. سازمان دیگری در دسامبر ۱۹۹۹، توسط روسای جمهور روسیه و بلاروس به مفهوم اتحادیه روسیه و بلاروس حیات داد. به موجب توافقنامه مذکور، دو کشور روسیه و بلاروس خود را قلمرو گمرکی

واحدی شناختند و بنابر مقررات سازمان تجارت جهانی بایستی به اتفاق به عضویت این سازمان جهانی درمی آمدند. ولی در عمل روسیه به طور مجزا به مذاکره برای الحاق به سازمان تجارت جهانی پرداخت. به مرور زمان مشخص شد که ایجاد دولت اتحادیه‌ای بین مینسک و مسکو وجود ندارد و دوطرف دیدگاه‌های متباینی درباره آینده اتحادیه دارند. روسیه استقرار اصول اقتصادی پیش از تاسیس اتحادیه می‌خواست و بلاروس اتحادیه را در وهله اول مربوط به سیاست می‌دانست و ملاحظات اقتصادی را فرعی قلمداد می‌کرد (Cooper, 2009: 173).

به هر حال به نظر بسیاری، حساسیت مسکو نسبت به «خارج نزدیک»، به شکل‌گیری عملی دکترین مونروئه روسی انجامیده است. این دکترین، تضمین دست برتر مسکو در تحولات منطقه را غایت خود می‌داند. اما این خواسته روسیه با مقاومت و مزاحمت‌هایی روبروست. نفوذ غرب در منطقه و استقلال‌خواهی جمهوری‌هایی که از روسیه رضایت کامل ندارند؛ دکترین مزبور و اوراسیاگرایی روسیه را با چالش‌هایی عمده مواجه ساخته است.

به‌عنوان مثال، حوادث اوکراین در سال ۲۰۱۴ سبب شد مسئله امنیت ملی در رأس اولویت‌های حکومت‌ها در شش کشور اوکراین، بلاروس، مولداوی، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان قرارگیرد. شش کشور مزبور ناگزیر از بازبینی موقعیت خود در ساخت امنیتی بین‌المللی هستند و در حالی که ارمنستان متمایل به تداوم ارتباط خود با ناتو است، مولداوی با احتیاط به الحاق این ائتلاف می‌اندیشد و گرجستان با اعتماد به نفس فزون‌تری خواهان یک برنامه اقدام عضویت از ناتو است. به علاوه زیرتاثیر حوادث اوکراین، دو دولت گرجستان و مولداوی، مسئله جدایی‌طلبی در آبخازیا و اوستیای جنوبی و نیز ترانزنیستریا را از اولویت خارج کرده‌اند تا اهرم فشار و دستکاری را از روسیه در مجاورت خود بگیرند. نکته دیگر بازگشت دوگانه قدیمی ثبات در برابر دموکراسی در کشورهای منطقه و وزن دادن به ثبات در برابر دموکراسی‌سازی است که به ویژه در بلاروس و آذربایجان مشهود است. حکومت‌های منطقه با استدلال لزوم پرداختن به ثبات داخلی و امنیت ملی، مطالبات دموکراسی‌خواهانه را به حاشیه می‌رانند که این امر مدلولاتی برای غرب

دارد (Inayah, June 2014: 4). عذر پوتین برای اعمال فشار بر کشورهای چونی، لتونی، لیتوانی، استونی و اوکراین، تعهد مقدس روسیه به حفاظت از اقلیت روس در این کشورهاست. الگوی نسبتاً موفق روابط با اقلیت‌های روس در بلاروس، پوتین را ترغیب به تسری این الگو به دیگر کشورها کرده است؛ گرچه حتی بلاروس نیز در پی جنگ اوکراین و الحاق کریمه به روسیه، در تداوم همکاری با قزاقستان و روسیه در تشکیل اتحادیه اوراسیا دچار تردید شد (Wilson, 2014).

۳. بازتاب اوراسیاگرایی در سطح بین‌المللی

روسیه از زمان به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰، توانمندی‌های خود را گسترش داده و با جدیت در جهت احیای نفوذ در نوار جنوبی بی‌ثبات از قفقاز گرفته تا آسیای مرکزی و افغانستان کوشیده است. این احیای نفوذ با حضور غرب در مرزهای روسیه که تجلیات آن گسترش ناتو و حضور نظامی ایالات متحده در منطقه است، در تزاخم قرار دارد. روسیه حضور غرب را مانعی بر سر اعاده نفوذ خود در اوراسیا می‌داند. به عبارت دیگر، اهداف اوراسیاگرایی با روندهای گسترش نهادهای غربی به شرق در تقابل قرار دارد. روسیه را می‌توان حداقل در مرزهای جنوبی و غربی خود یعنی در مناطقی که آشوب سیاسی و ملی‌گرایی، اهداف مسکو را با دشواری روبرو می‌سازد، تجدیدنظرطلب تلقی کرد. انقلاب‌های رنگی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان و تلاش‌های متعاقب تفلیس و کیف برای عضویت در ناتو، شواهدی از کوشش‌های غرب برای بر سر کار آوردن حکومت‌های طرفدار غرب و مخالف روسیه فراهم کرد. پوتین و دیگر مقامات روسیه متقاعد شدند که غرب درصدد است تجربه بالتیک را در قفقاز و آسیای مرکزی تکرار نماید. در این شرایط اوراسیاگرایی در روسیه وجه بارز سیاست خارجی شد. در مفهوم سیاست خارجی روسیه در جولای ۲۰۰۸، مسکو خود را برای اولین بار قدرتی اوراسیایی و نه اروپایی توصیف می‌کند. این به معنای رویکرد روسیه به گسترش مناسبات خود با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و شرق و جنوب آسیاست. اوراسیاگرایی بخشی از الگوی بزرگ‌تری است که در آن کرملین از گسترش کانون‌های قدرت در خارج از ۱۹۵



ساختارهای امریکایی - آتلانتیکی جانبداری و خود را به مثابه بازیگری فعال اگر نه رهبر، در این دسته‌بندی‌ها معرفی می‌کند. اوراسیاگرایی از منظر سیاست داخلی دلالت بر شکل حکومتی دارد که بیش از آنکه دموکراتیک باشد، اقتدارگراست و کمتر از جوامع امریکای شمالی و اروپا، تکثرگرا است. لذا جوامع دموکراتیک و تکثرگرا در امتداد مرزهای روسیه تهدیدزا تلقی می‌شوند؛ چرا که دروازه‌ای برای قدرت‌های متخاصم می‌شوند و نفوذ روسیه را در منطقه نفوذش تحلیل می‌برد و نیز جرقه مخالفت اقشار متوسط را درون خود فدراسیون روسیه می‌زند (Ziegler, 2010: 156-157).

شماری از نزاع‌ها بین روسیه و غرب از آنچه مسکو کوشش عمدی غرب برای تضعیف منافع مشروع روسیه و محدود ساختن تلاش کرملین برای احیا کردن روسیه به مثابه قدرتی بزرگ تلقی می‌کند، ناشی می‌شود. این برداشت با تغییر ژرف در موقعیت سرزمینی روسیه و اروپای شرقی که بخش اعظم آن بخشی از امپراتوری شوروی بود و اکنون بیشتر کشورهای شرق اروپا به نهادهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی غربی می‌پیوندند، در ارتباط است. روسیه گسترش اتحادیه اروپا و ناتو را به شرق، نتیجه برنامه‌های غرب برای بسط سیطره ژئوپولیتیک در اوراسیا و تضعیف مستقیم نقش و امنیت بلندمدت روسیه، قلمداد می‌نماید. روس‌ها این واقعیت را نادیده می‌گیرند که ابتکار الحاق، از سوی خود کشورهای مرکز و شرق اروپا پیگیری می‌شود و بخشی از دلیل آن، سیطره چهل ساله شوروی در این مناطق است. البته این تقاضای کشورهای شرق و مرکز اروپا، با اهداف غرب برای بسط دادن نهادهای غربی تقارن یافته است (Kanet, 2010: 214).

با این حال، بهره‌گیری از ظرفیت‌های غرب و بهبود مناسبات با ساختارهای غربی، در چهارچوب هدف کلان قدرتمندسازی روسیه اهمیت بسیار دارد و لذا روابط روسیه و غرب را نباید تنها با رقابت و اصطکاک تعریف نمود. خط‌مشی اتحادیه اروپا در قبال روسیه را باید بخشی از سیاست این اتحادیه در قبال شرق اروپا دانست که دو رکن دارد: گسترش به شرق و مشارکت با روسیه. هر دو سیاست در دهه ۱۹۹۰ و در واکنش به تغییرات ژئواستراتژیک پس از جنگ سرد و

دگرذیسی دولت‌های اروپای شرقی در پیش گرفته شد. سیطره اجماع واشینگتن در کمک‌های مالی به روسیه نقش داشته است. این سیطره ناشی از این واقعیت است که در اوائل دهه ۱۹۹۰، گروه هفت مسئول هماهنگ کردن کمک‌های خارجی به صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک اروپایی برای بازسازی و توسعه بود که کمک به روسیه را نیز تحت‌تاثیر قرار می‌داد. تا ۱۹۹۵، بیشتر پول صرف پیشبرد خصوصی‌سازی و آزادسازی بازار می‌شد. ولی پس از اجرایی شدن موافقتنامه مشارکت و همکاری در سال ۱۹۹۷، اقدامات حامی حاکمیت قانون و ابزارهای کنترلی آن برجستگی فزون‌تری یافتند. اولین تغییرات در استراتژی اتحادیه اروپا مانند افزودن جنبه‌های جدیدی به مفاهیم پیشین در ۱۹۹۳ مشاهده شد. اتحادیه در حالی که ایجاد اقتصاد بازار را در روسیه هدف عمده می‌دانست، در ۱۹۹۳ توسعه دموکراسی لیبرال را به اهداف خود افزود و در سال ۲۰۰۰، تمرکز بیشتری بر حاکمیت قانون کرد. خط‌مشی‌های اتحادیه اروپا در مورد روسیه کنار گذاشته نمی‌شوند بلکه عناصر جدیدی به آنها اضافه می‌شوند. لذا ویژگی ایجاد و پروراندن خط‌مشی خارجی اتحادیه اروپا در قبال روسیه چه در بعد اقتصادی و چه در ابعاد استراتژیک و سیاسی، پررنگ بودن روند تکاملی، خطی و انباشتی آن نسبت به سیاست‌های گذشته بوده است (Moroff, 2007: 108). روشن است که اقتصاد و تجارت حوزه کم‌تر چالشی در روابط روسیه و اروپاست. این حوزه از روابط می‌تواند هدف اوراسیاگرایان برای بدل شدن روسیه به کشوری قدرتمند را محقق سازد. تجارت دوطرف در سال‌های اخیر گسترش یافته است، به طوری که در سال ۲۰۱۳، ارزش تجارت روسیه و اتحادیه اروپا به حدود ۳۲۶ میلیارد یورو رسید. در این سال واردات اتحادیه از روسیه ارزشی بیش از ۲۰۶ میلیارد یورو و صادرات اتحادیه به روسیه نیز حجمی بالغ بر ۱۲۰ میلیارد یورو داشت. در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ نیز ارزش کل تجارت دوطرف، رقمی بین ۲۴۸ تا ۳۳۸ میلیارد یورو را نشان می‌داد.

بدین ترتیب، منفعت عمده سیاسی - استراتژیک روسیه و اوراسیاگرایان در ارتباط با اروپا، پرهیز از انزواست. اتحادیه اروپا شریک غیرقابل اجتنابی در تلاش

مسکو برای جلوگیری از انزوای سیاسی است. البته گسترش اتحادیه اروپا به اصطکاک منافع استراتژیک روسیه و اتحادیه هم منجر شده است که نمونه آن اختلاف بر سر شرق اروپا و ناخرسندی اروپا از سیاست خارجی مدعی و مطالبه گر کرملین است. ولی منافع متقابل و اراده دوطرف برای همکاری می تواند از تاثیرپذیری بلندمدت مناسبات از فرازونشیب های دوره ای پیشگیری نماید. در تحلیلی دیگر باید اشاره کرد که برخلاف برداشت غالب از روسیه به منزله بازیگری که به نحو فزاینده در عرصه بین المللی مدعی می شود، ویژگی سیاست خارجی مسکو در دوره پسا کمونیسم، پرهیز از درگیر شدن نظامی در سطح جهانی و در عوض اشتغال به حضور و تعامل اقتصادی در جهان بوده است. از یک سو روسیه پایگاه های نظامی خود را در کوبا و ویتنام تعطیل کرده و بودجه نظامی اش کسری از بودجه دفاعی ایالات متحده است. از سوی دیگر و به ویژه تحت زمامداری پوتین، اقتصادی کردن سیاست خارجی بدل به اولویتی اساسی شده است. پوتین ادغام در اقتصاد به طرز فزاینده جهانی را مصلحت بلندمدت و منفعت کلیدی روسیه تلقی می کند. می توان گفت سیاست خارجی روسیه از اواخر دهه ۱۹۹۰، مبتنی بر تناقضی بوده است. روسیه از این مقطع جاه طلبی احیای موقعیت خود به مثابه قدرتی بزرگ را داشته است، ولی هراسناک انزوا هم بوده است و به تعبیر یک تحلیلگر، خط مشی های خارجی پوتین مبتنی بر تصدیق صریح ضعف روسیه بوده اند. روسیه می خواهد هویت «متعارف» این کشور تصدیق شود و روسیه به عنوان عضوی از دول غرب تلقی شود. اتحادیه اروپا از جمله به دلیل مجاورت جغرافیایی، نقشی برجسته در این هدف روسیه ایفا می کند. لذا سیاست خارجی روسیه، رویکردی دو مسیره را در پیش گرفته است. خط مشی کرملین در قبال اتحادیه اروپا و به طور کلی غرب، به گسترده عمل گرا و همکاری محور است. استراتژی میان مدت روسیه این کشور را کشوری اروپایی و اتحادیه اروپا را شریکی حیاتی معرفی می کند. از سوی دیگر، خط مشی مسکو در قبال کشورهای مستقل مشترک المنافع، اجبار آمیزتر و متنوع تر است. کرملین با توجه به وضعیت هر کشور و به شیوه هایی متفاوت و البته با اعمال موقعیت مسلط خود در قبال این



کشورها رفتار می‌کند (Casier, 2007: 81-82).

در مجموع ظرفیت‌های بازیگران مختلف در ارتقای موقعیت قدرت روسیه حداقل به صورت کوتاه‌مدت و تاکتیکی مورد توجه اوراسیاگرایان است. در نگاه به چشم‌انداز مناسبات روسیه با شرق و غرب، در نظر گرفتن سناریوهای پیش‌رو در مورد روسیه به‌عنوان بازیگری جهانی سودمند است. سناریوهای مختلفی در مورد روسیه آینده وجود دارد که عبارت‌اند از روسیه مدعی، روسیه تهدیدگر و روسیه ورشکسته. این سناریوها آثار گوناگونی برای روسیه و روابطش با غرب و شرق دارند. در سناریوی روسیه مدعی، این کشور رهبری سیاسی قدرتمند را در داخل از نوع قدرت پوتین حفظ خواهد کرد. در سیاست بین‌الملل، روسیه در پی تقویت پیمان امنیت دسته‌جمعی و سازمان همکاری شانگهای خواهد بود و روابط نوسان‌دار را با ناتو از همکاری تا تقابل تداوم خواهد داد. روابط با اتحادیه اروپا در حوزه اقتصادی گسترش خواهد یافت، ولی در حیطه امنیتی محدودتر خواهد بود و به مواردی که مطابق منافع کرملین باشد، مانند عملیات ضدتروریستی و جلوگیری از گسترش هسته‌ای، محدود خواهد ماند. در سناریوی روسیه تهدیدگر که کم‌تر از دو سناریوی دیگر محتمل است، مهمترین تغییرات در خط‌مشی امنیت بین‌المللی رخ خواهند داد. موضع روسیه در عرصه امنیت بین‌المللی بسیار تقویت خواهد شد و شاید پیمان امنیت دسته‌جمعی و سازمان همکاری شانگهای تقویت شوند و به زیرساختی نظامی - سیاسی همگرا مانند ناتو بدل شود. در این سناریو احتمال ائتلاف امنیتی روسیه با دو قدرت در حال ترفیع چین و هند نیز وجود دارد. در سناریوی سوم بی‌نظمی اجتماعی، آشوب سیاسی ناشی از قفقاز شمالی و دیگر نواحی تجزیه‌طلب و ناتوانی اقتصادی روسیه را گرفتار خواهند کرد. چنین وضعیتی نابسامان اجتماعی و اقتصادی، پیامدهایی برای جایگاه مسکو در عرصه امنیت بین‌الملل خواهند داشت. در این شرایط ممکن است ترتیبات منطقه‌ای موردنظر مسکو تضعیف شوند و در عوض نفوذ چین در منطقه گسترش یابد و قدرت چین در شرق دور روسیه سایه افکن شود. در این صورت شاید روسیه به همکاری امنیتی با غرب به منظور حفظ تمامیت ارضی خود روی آورد و غرب به

ویژه ناتو و امریکا تنها در صورت آسیب ندیدن روابط با چین با خواست مسکو موافقت کنند. از این سه حالت، ترکیبی از روسیه مدعی و ورشکسته قابل تصورتر است. یک روسیه مدعی با توجه به نابسامانی‌های داخلی در ابعاد جمعیتی، اجتماعی و اقتصادی، می‌تواند متوسل به اقدام نظامی شود تا با کسب پیروزی در خارج، حمایت داخلی کسب کند؛ چنانکه دیگر حکومت‌های اقتدارگرا نیز در موقعیت‌های مشابه چنین اقداماتی می‌کنند. غرب در واکنش به اقدامات و مواضع روسیه مدعی و گرفتار مشکلات داخلی می‌تواند از سیاست هویج و چماق بهره گیرد. از یک طرف همکاری با روسیه را تشویق کند، چرا که منزوی ساختن کرملین خط‌مشی خارجی مسکو را رادیکال می‌سازد. از این منظر غرب باید از اعمال تحریم علیه روسیه بپرهیزد. غرب باید با درس‌آموزی از دهه ۱۹۹۰، با روسیه به منزله شریکی برابر رفتار نماید. از طرف دیگر، غرب به لحاظ نظامی باید آمادگی پاسخ دادن به تحرکات روسیه مدعی را در مناطقی چون قفقاز، اوکراین و قطب شمال داشته باشد. هماهنگی و یکپارچگی سیاسی و اقتصادی غرب هم در مقابله با روسیه از جمله در قلمرو امنیت انرژی حساسیت دارد. کشورهای اتحادیه اروپا با سیاست مشترک می‌توانند از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» روسیه جلوگیری کنند و نگذارند کرملین از امنیت انرژی برای اعمال فشار بر غرب استفاده کند (Haas, 2010: 174-179).

این بدگمانی‌ها و اصطکاک منافع در سال‌های اخیر تشدید شده است. نمونه‌ای از تلاش روسیه برای دور کردن میدان رقابت و مقابله با غرب از مرزهای خود را می‌توان در نقش جدید خاورمیانه‌ای مسکو مشاهده کرد. کرملین هم‌زمان با بالا گرفتن بحران اوکراین در پی گسترش روابط خود با کشورهای منطقه از سوریه و عراق گرفته تا مصر و لیبی است و در این فرایند، دخالت‌های غرب را در منطقه به منزله جلوه‌هایی از «انقلاب‌های رنگی» که در سال‌های گذشته در جمهوری‌های پیرامون روسیه نیز رخ داد، تلقی می‌کند (Cordesman, July 9, 2014). ویژگی جریان جدید داعش یا خلافت اسلامی، بیش از گذشته امکان درگیر شدن روسیه را به زیان غرب در منطقه به میان می‌آورد. این امکان زیرتاثیر اختلاف

کرملین و غرب بر سر اوکراین، معطوف به این گزینه است که روسیه معامله استراتژیک با غرب را به ورای مرزهای خود بکشاند. در حالی که دولت اسلامی عراق و شام، اهدافی فراملی را دنبال می‌کند و از جمله در پی مقابله با حکومت اسد، نفوذ ایران و گروه‌های شیعه است، ولی گرایش به ویژه در بین دیگر داوطلبانی که در سوریه علیه حکومت دمشق پیکار می‌کنند، برای افزودن بر جنگ با حکومت کشورهای خود وجود دارد. برای مثال پیکارجویان قفقازی نمی‌توانند به نحوی موثر در قلمرو خود با فدراسیون روسیه نبرد کنند. لذا به سوریه به‌عنوان موکل روسیه روی آورده‌اند تا ضمن برخورداری از کمک دیگر گروه‌ها، هدف ضربه زدن به روسیه را نیز دنبال کنند. اغلب این پیکارجویان امید دارند که پس از خلع اسد، هم‌زمان خارجی‌شان در سوریه به قفقاز روند و به مبارزه با روسیه بپیوندند. این ویژگی انگیزه مقابله با جریان‌ات تروریستی را برای حکومت‌های درگیر با جدایی‌طلبی و افراطی‌گری در داخل افزایش می‌دهد (SANA Dispatches, April 2014).

به هر حال، در حوزه امنیتی، غرب نتوانسته به مصالحه‌ای کارآمد با روسیه دست یابد. با ناکامی استراتژی همگرایی، تقابل به شکل دوره جنگ سرد گاه و بیگاه خودنمایی کرده است که در مباحثات غرب برای مجازات روسیه بر سر مسائلی چون جنگ گرجستان نمود یافته است. بعد دیگر سیاست مسکو برای قدرت‌یابی و تحقق خواست‌های اوراسیاگرایانه، بهره‌جستن از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های کشورهای شرقی است. در این ارتباط نیز بسترها و موانعی وجود دارد که در ادامه به اختصار مورد اشاره قرار می‌دهیم.

۴. موانع و محدودیت‌ها

می‌توان ادعا کرد که به لحاظ تاریخی، سنت دیرپایی برای روسیه در روابط خارجی وجود ندارد و همین امر یکی از علل نوسان در رفتار خارجی این کشور است. در کنار این نوسان، کارکرد ملی‌گرایی روس نیز نسبت به دوره شوروی تفاوت یافته است. ملی‌گرایی روس در قرن بیستم در دل اتحاد شوروی چندملیتی قرارداد داشت که برای دعاوی ملی قوم روس، به سود وفق دادن جمعیت غیرروس با ۲۰۱



حاکمیت شوروی، ارزش کمی قائل می‌شد. اتحاد شوروی دقیقاً به این دلیل توانست به منزله یک امپراتوری کارکرد یابد که ادعا می‌کرد که غیرروسی است. از این دید، رهبران جدید روسیه و اوراسیاگرایانی مانند پوتین و مدودف نمی‌توانند به مانند دوره تزارها، قدرت روسیه را کاملاً به قصد توسعه‌طلبی اعاده کنند. به همین شکل رهبران اوراسیاگرای روسیه نمی‌توانند به مانند رهبران اتحاد شوروی، قطب دولت‌هایی به شکل ایدئولوژیک متحد را به منظور به چالش کشیدن غرب لیبرال تشکیل دهند. اوراسیاگرایان خارج از قلمرو روسیه، حامیان چندانی ندارند و حتی در قلمرو شوروی پیشین، بیشتر از آنکه دل‌نگران این ادعا باشند که غرب طرح‌هایی برای محدود کردن روسیه دارد، هراسناک تهدید بالقوه روسیه علیه استقلال خود هستند. به علاوه ملی‌گرایی روسی، بنابر ماهیت، حوزه محدودتری دارد و احتمال دارد در بین کشورهای دارای اقلیت چشمگیر روس مانند اوکراین، قزاقستان، استونی و لتونی بیشتر موجد خصومت باشد تا نفوذ (Mankoff, 2009: 300).

در چنین بستری، می‌توان چرخش‌های موسمی در سیاست خارجی روسیه را درک کرد. یکی از پیامدهای بحران اوکراین برای روسیه در سال ۲۰۱۴، روی آوردن به شرق آسیا به منظور جبران تیرگی روابط با غرب است. کرملین برای کاستن از عواقب تحریم و انزوا، اهمیت بیشتری به مناسبات با بازیگرانی چون چین، ژاپن، کره جنوبی و آسه آن می‌دهد. یکی از جوانب رویکرد روسیه به شرق آسیا، همکاری نظامی و امنیتی با چین است. اساس استراتژی حصارگذار روسیه در قبال ایالات متحده در شرق آسیا، همکاری با چین است و در پی بحران اوکراین، برخی انتظار دارند مناسبات مسکو با پکن مستحکم‌تر شود. ناگفته نماند که بین روسیه و ایالات متحده در سطح جهانی و در فضای یورو-آتلانتیک، همکاری‌هایی به شکل اقدامات اعتمادساز و رژیم‌های امنیتی وجود داشته است. این همکاری‌ها در شرق آسیا نیز نمود داشته‌اند که از جمله می‌توان به همکاری موردی ناوگان روسیه در اقیانوس آرام با تمرین دوسالانه حاشیه اقیانوس آرام^۱



تحت رهبری امریکا در سال ۲۰۱۲ اشاره کرد. ولی شاید تحت‌تاثیر بحران اوکراین، مسکو در سال ۲۰۱۴ به این عملیات ملحق نشد. واشینگتن در واکنش به نقش روسیه در ناآرامی‌های اوکراین، در مارس ۲۰۱۴ کلیه عملیات مشترک نظامی با روسیه، از قبیل تمرین‌های نظامی و بازدید از بنادر یکدیگر را به حال تعلیق درآورد.

با این وجود بحران جاری بین غرب و روسیه بر سر اوکراین، که البته محدود به این کشور هم نیست، در بردارنده گزاره‌هایی اساسی درباره آینده آنچه «نظم جهانی» خوانده می‌شود هم هست. بنیادی‌ترین گزاره‌ها عبارت‌اند از: ۱. برای آینده‌ای نامحدود، نه امریکا می‌تواند آنچه را روسیه انجام می‌دهد نادیده بگیرد و نه متحدین و شرکای امریکا در نیمکره شمالی. ۲. روسیه مجاورتی با اغلب مناطقی دارد که دلمشغولی سیاست خارجی و امنیت ملی ایالات متحده را شکل می‌دهند؛ از اروپا گرفته تا خاورمیانه، قفقاز، آسیای مرکزی و خاور دور. روسیه همچنین در حیطه‌هایی «کارکردی» از قبیل انرژی، تغییر آب و هوایی، منافع مشترک در امنیت سایبری و موضوعات مختلف کنترل تسلیحات درگیر است. این امر روسیه را به دلمشغولی ویژه غرب بدل می‌سازد و وجود استراتژی جدی پیچیده را در غرب ایجاب می‌کند. ۳. روسیه گزینه انزوا از جهان بیرون را اتخاذ نکرده است. ۴. روسیه، غرب و دیگر بازیگران از جنگ سرد جدید منتفع نمی‌شوند و هم روسیه و هم غرب باید در حرکت دادن امور به جهاتی که منافع کلیه کشورهای درگیر را تامین کند، کوشش نمایند (Hunter, August 2014).

اما مناقشات منطقه‌ای چالشی بزرگ بر سر تحقق اهداف اوراسیاگرایان است. در پس مناقشه اوکراین، تاریخی از تنش امنیتی و رقابت استراتژیک روسیه و غرب وجود دارد. سیاست خارجی مطالبه‌گر پوتین در پی بازگرداندن تصویر ابرقدرتی مسکو است و روسیه انقلاب‌های رنگی را برنامه‌ای برای شکل‌دهی مجدد به نظم جهانی از طرف غرب و بحران اوکراین را نتیجه تقلاهای نهادهای غربی از جمله ناتو برای نزدیک شدن به مرزهای روسیه می‌داند. واکنش روسیه به غرب را باید بخشی از تلاش کرملین برای متحدسازی دوباره دولت‌های شوروی

سابق دانست که دامنه آن برخی کشورهای خاورمیانه و آسیا را نیز در برمی گیرد و لذا می توان آن را کوششی در جهت اتحادیه اوراسیایی^۱ نامید (Magen, Moldavsky and Fainberg, July 2014: 66). این متحدسازی چنانکه اشاره شد، با مقاومت های جدی روبروست. اکثریت اوکراینی ها آنچه فرهنگ خارجی ناشی از نفوذ مسکو می دانند که آنها را طی ۳۵۰ سال سیطره امپراتوری روسیه وادار به زندگی با ویژگی های اوراسیایی کرده رد می کنند. به موازات آنکه روسیه پیوندهای خود را با شرق دور گسترش می بخشد، اوکراینی ها مذاکرات بلندمدت برای عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو را تداوم می دهند (McNabb, 2016: 158). با این حال در نمونه ای متفاوت، قزاقستان با دریافت تضمین هایی از روسیه برای کمک مالی و نظامی قصد خود را برای پیوستن به اتحادیه اقتصادی اوراسیا اعلام کرد. این امر نشان می دهد که روسیه با ابزارهایی چون منابع انرژی و نتایج سیاست های استعماری گذشته، همچنان توانمندی به زیر چتر خود آوردن برخی جمهوری های شوروی سابق را بدون الحاق سرزمینی دارد. امری که به بسط قدرت منطقه ای روسیه منجر می شود (McNabb, 2016: 171).

افق تحکیم پیوندهای مسکو با شرق، برای برخی ایجاد نگرانی هایی کرده است. بدون همکاری اقتصادی قدرت های نوظهور اقتصادی، اقتصاد روسیه آسیب های جدی و دیرپا می بیند و بدون اختلاف در ناتو، محیط امنیتی روسیه ممکن است به سرعت وخیم تر شود. لذا شاید استراتژی منطقی برای روسیه پیگیری تلاش های گذشته در جلب نظر چین و ایجاد اختلاف میان کشورهای اروپایی باشد (Saunders, September 2014: 7). کسانی که از پیامدهای شرق گرایی روسیه واهمه دارند، اشاره می کنند که روسیه در سازمان همکاری شانگهای با تاکید بر روابط امنیتی، خود را به عنوان بازیگری پیشرو و موثر مطرح کرده است. تجارب مثبت مسکو در این سازمان، باور کرملین را به چندجانبه گرایی -البته نوع خاصی از چندجانبه گرایی- تقویت کرده است. موفقیت های SCO مزایای همکاری با رقیب بالقوه ای چون چین را نشان داده و امکان توسعه دیپلماسی چندجانبه را مطابق ترجیحات مسکو به



نمایش گذاشته است. تجربه عملکرد سازمان همکاری شانگهای برای روسیه مسلم کرد که نوع متفاوتی از چندجانبه‌گرایی به شکل همکاری محدود بین حکومتی و مجزای از اصول دموکراسی، لیبرالیسم و حقوق بشر، قابل اعمال است. از این منظر شاید بتوان گفت که روسیه می‌تواند با اعتماد به نفس بیشتری در برابر ترتیبات موردنظر غرب مقاومت کند، با بازیگران غربی چانه‌زنی نماید و از ساختارهایی که برای منافع خود زیان‌بار می‌بیند خارج شود و در عین حال خود را تنها نپندارد. این نگرانی هم برای برخی وجود دارد که کرملین به اتکاء ترتیبات چندجانبه منطقه‌ای، از تعهدات نهادهای چندجانبه غربی که در دهه ۱۹۹۰ و هزاره جدید وارد آنها شد، شانه خالی کند (Torjesen, 2009: 191).

با این وجود نباید در مورد هم‌اندیشی و منافع مشترک روسیه با کشورهای چون چین اغراق کرد و اتحاد روسیه با شرق را در سناریوهای آینده روسیه از جمله سناریوی روسیه مدعی بسیار برجسته و تاثیرگذار دانست، بلکه می‌توان دشواری‌های موجود در روابط روسیه با شرق را در نظر گرفت. جدول‌های ۱ و ۲ نشان می‌دهند که از یک طرف مناسبات اقتصادی روسیه با کشورهای شرقی هنوز به حجم تجارت روسیه با کشورهای شوروی سابق و کشورهای اروپایی نرسیده‌اند و از طرف دیگر به لحاظ امنیتی و نظامی، حضور پررنگ امریکا و متحدین منطقه‌ای این کشور، مانعی عمده بر سر حضور نظامی روسیه و چین به شمار می‌رود.

افزون بر این در ارزیابی امکانات شرق برای برآوردن اهداف اوراسیاگرایان روسیه باید توجه داشت که قدرت‌های شرقی به مانند خود روسیه، به موازات تقویت پیوندها با غرب، از انگیزه‌های تشکیل اتحاد‌های ضدغربی دور می‌شوند. روشن است که همگرایی اقتصادی قدرت‌هایی چون چین و روسیه با اقتصاد لیبرال جهانی، بازیگری آنها را نسبت به اتحاد شوروی متفاوت ساخته است. روسیه در قرن بیست و یک چالشی برای غرب از آن سنخ که اتحاد شوروی به وجود می‌آورد، ایجاد نمی‌کند. تحلیلگران روسی تاکید می‌کنند که تهدید برای دموکراسی غربی نه از ناحیه مسکو بلکه از بنیادگرایی اسلامی برمی‌خیزد و روسیه

اگر نه بیش از غرب، حداقل به میزان دولت‌های غربی با چالش ایدئولوژی اسلامی مواجه است. پوتین حتی پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، خواستار همکاری با غرب از جمله واشینگتن برای مقابله با خطر القاعده و دیگر گروه‌های بنیادگرا بود. چین و روسیه هیچکدام بنیادهای ایالات متحده یا اقتصاد جهانی را تضعیف نمی‌کنند؛ چرا که خود با استحکام در این اقتصاد ممزوج شده‌اند و عمیقاً به آن وابسته و متکی‌اند. در نتیجه نمی‌توان غرب و روسیه را در جنگ سرد جدیدی درگیر دانست، چون اختلاف ایدئولوژیک دوطرف هر قدر هم که زیاد باشد، به چالشی گسترده‌تر در روابط بین‌الملل ترجمه نمی‌شود (Shearman, 2010: 23).

در پایان اشاره می‌کنیم که دشواری اتحاد استراتژیک اوراسیاگرایان با قدرت‌های شرقی در مورد ایران نیز مصداق دارد. تکامل دیدگاه نخبگان روس در مورد ایران، در اواخر دوره شوروی سابق و سال‌های پس از اضمحلال شوروی، قابل ردیابی است. دو دیدگاه و جهت‌گیری عمده در روسیه از اواخر عمر شوروی و در سال‌های پس از شوروی در میان نخبگان روس، در قبال ایران وجود داشته است: دیدگاه اول اهمیت نزدیک شدن مجدد به ایران را مورد تأکید قرار می‌دهد که حامیانی در میان ملی‌گرایان امپراتوری‌گرای روس به ویژه «اوراسیاگرایان» دارد. از منظر این گروه، ایران متحدی ثابت برای روسیه و نه برگی برای چانه‌زنی در روابط روسیه با غرب است. گروه دوم از این رویکرد حمایت می‌کند که مسکو از تهران به‌عنوان برگ برنده‌ای برای چانه‌زنی استفاده کند و منافع روسیه را در ارتباط با غرب از جمله ایالات متحده، به واسطه موقعیت ایران ارتقا بخشد. دیدگاه مزبور ایران را به‌عنوان شریک تجاری می‌پذیرد، ولی جایگاهی برای این کشور به‌عنوان متحد دائمی روسیه قائل نیست. آنانی که از دیدگاه مزبور جانبداری می‌کنند، روسیه را کشوری مستقل و بی‌نیاز و نزدیک به غرب به خصوص اروپا قلمداد می‌نمایند. اوراسیاگرایی با صادرات پوتین به اوج رسید. در سال‌های هزاره جدید عناصری از اوراسیاگرایی به ایدئولوژی نخبگان رده بالای روس از جمله ولادیمیر پوتین رسوخ کرده است. با این حال روند دیگری در روسیه در مورد ایران رو به رشد است که نسبت به ایران به‌عنوان متحد کرملین بدبین است. این رویکرد

بدینانه در سال‌های اخیر و صرف‌نظر از نوسانات در سیاست خارجی روسیه، بر اندیشه‌نخبگان روس مسلط شده است و می‌توان انتظار داشت در آینده نیز تداوم یابد (Shlapentokh, 2009: v).

جدول ۱: قابلیت‌های نظامی در شرق آسیا در ۲۰۱۳

کره شمالی	کره جنوبی	ژاپن	ایالات متحده	چین	روسیه	
۱,۱۹۰,۰۰۰	۶۵۵,۰۰۰	۲۴۷,۱۵۰	۱,۴۹۲,۲۰۰	۲,۳۳۳,۰۰۰	۸۴۵,۰۰۰	پرسنل نظامی فعال
	۳۲	۵۱	۶۰۰	۱۱۲	۶۸	بودجه دفاعی (به میلیارد دلار)
۲۵۰۰	۲۴۱۴	۷۷۷	۲۳۳۸	۶۹۴۰	۲۵۵۰	تانک‌های جنگی
۷۲	۲۳	۱۸	۵۸	۶۶	۴۵	زیردریایی‌های تاکتیکی
۶۰۳	۵۶۸	۵۵۲	۱۴۳۸	۲۱۹۳	۱۳۸۹	هواپیما
.	.	.	۱۰	۱	۱	ناو هواپیمابر

Source: The Military Balance 2014: The Annual Assessment of Global Military Capabilities and Defence Economics (London: Routledge, 2014).

جدول ۲: تجارت روسیه با شرق آسیا و دیگر شرکا (میلیون دلار)

۲۰۱۳	۲۰۱۰	۲۰۰۵	۲۰۰۰	واردات روسیه از صادرات روسیه به	شریک تجاری
۵۱۹۶۴	۳۴۳۳۶	۱۱۷۶۳	۱۹۷۲	واردات	چین
۳۵۲۲۹	۱۹۷۸۳	۱۳۰۴۸	۵۲۴۸	صادرات	
۸۷۱۹۳	۵۴۱۱۹	۲۴۸۱۱	۷۲۱۹	مجموع	
۱۱۶۹۰	۹۱۹۲	۵۳۵۹	۶۴۵	واردات	ژاپن
۲۰۷۱۸	۱۲۴۹۴	۳۷۴۰	۲۷۶۴	صادرات	
۳۲۴۰۸	۲۱۶۸۵	۹۰۹۹	۳۴۰۹	مجموع	
۱۱۱۰۹	۷۸۵۱	۴۲۰۴	۷۰۶	واردات	کره جنوبی
۱۲۵۵۱	۱۰۴۰۸	۲۳۵۹	۹۷۲	صادرات	
۲۳۶۶۰	۱۸۲۵۹	۶۵۶۳	۱۶۷۸	مجموع	
۶۵۱۳	۴۳۷۶	۱۹۸۲	۴۷۸	واردات	آسه‌آن
۱۰۹۶۲	۶۵۱۴	۲۱۵۹	۱۱۲۰	صادرات	
۱۷۴۷۵	۱۰۸۸۹	۴۱۴۱	۱۵۹۸	مجموع	
۱۴۸۰۶۰	۱۰۶۸۳۶	۶۴۲۰۳	۲۰۳۷۱	واردات	۲۸ عضو اتحادیه اروپا
۲۶۶۴۴۸	۱۸۴۶۶۹	۱۳۹۱۴۹	۵۶۲۵۲	صادرات	
۴۱۴۵۰۸	۲۹۱۵۰۶	۲۰۳۳۵۲	۷۶۶۲۳	مجموع	
۴۴۸۰۷	۳۱۲۱۸	۱۹۴۱۷	۱۲۸۴۷	واردات	CIS اعضای
۷۶۲۹۴	۴۸۵۹۱	۳۲۲۵۲	۱۳۷۸۱	صادرات	
۱۲۱۱۰۱	۷۹۸۰۹	۵۱۶۶۹	۲۶۶۲۸	مجموع	

Source: <http://unctad.org/en/Pages/Statistics.aspx> (viewed 14 July 2014).

نتیجه‌گیری

در تحلیل سیاست خارجی روسیه باید در نظر داشت که حکومت این کشور به منزله حکومتی اقتدارگرا و در حال گذار، فاقد میراث دائمی در تدوین سیاست خارجی است و برای مثال با تغییر کادر رهبری از غرب‌گرایان به اوراسیاگرایان و یا برعکس، خطوط عمده دیپلماسی و راهبرد قدرت‌یابی این کشور در خارج دستخوش تغییرات مهمی می‌شود. با این وجود، می‌توان انتظار داشت که چنانچه سیاست فعلی روسیه در احیای موقعیت، با نتایج روشن و دستاوردهای ملموس قرین شود، در آینده نیز رویه‌های جاری در مناسبات خارجی مسکو تداوم یابد و یا برعکس چنانچه پوتین و همفکران او در رقابت با قدرت‌های خارجی، هزینه‌های گزافی بر منافع و امنیت روسیه تحمیل کنند، رویکردهای آنها در آینده کنار گذاشته شود. آنچه از وضعیت چند سال اخیر برمی‌آید، این است که در روسیه جدیدی در ترفیع در سلسله مراتب قدرت بین‌المللی و اعاده موقعیت پیشین این کشور وجود داشته است. کاهش بحران‌های ناشی از فروپاشی شوروی و بهبود نسبی وضعیت اقتصادی نیز در این مسیر به مدد کرملین آمده است. رویارویی خشن‌تر با غرب در اروپای شرقی و قفقاز و در موارد بحران‌های گرجستان و اوکراین نشان‌دهنده عزم راسخ و در عین حال موفقیت نسبی کرملین در تحمیل خواسته‌های خود بر همسایگان و رقبای غربی داشته است. درگیر شدن روسیه در بحران‌های فرامنطقه‌ای و به صورت مشخص ورود این کشور به بحران خاورمیانه و جنگ داخلی سوریه نیز بازتاب دهنده تلاش پوتین برای دور کردن جبهه منازعه با غرب از مرزهای روسیه و کشاندن میدان رقابت به مناطق دورتر از قلمرو شوروی سابق است. نفس چنین رویکردی می‌تواند چانه‌زنی روسیه با غرب را در قلمرو شوروی سابق تحت تاثیر قرار دهد و قبولاندن خواسته‌های مسکو به غرب را تسهل نماید.

در عین حال باید چالش‌های فراروی بسط نفوذ روسیه را در نظر گرفت.

افزون بر ضعف‌های اقتصادی و سیاسی روسیه برای حضور پررنگ در سطح جهانی، بایستی به روندهای واگرا و استقلال‌خواه در «خارج نزدیک» از یک سو و

به واکنش سایر قدرت‌های بزرگ به تکاپوی مسکو برای بدل شدن به بازیگر جهانی موثرتر بدل نظر کرد. همچنین باید این نکته را افزود که گرچه تنش‌های جدید در روابط روسیه و غرب، مسکو را به اتحاد یا تقویت مناسبات با قدرت‌های شرقی مانند چین سوق داده است؛ اما پیچیدگی‌هایی در روابط روسیه با قدرت‌های آسیایی مانند چین یا ایران وجود دارد که مانع شکل‌گیری اتحاد استراتژیک ضدغربی میان آنها می‌شود. رقابتی که بین مسکو و پکن در آسیا، و در پیرامون روسیه وجود دارد و بدگمانی‌های تاریخی بین چین و روسیه، تسری همکاری بین دو کشور از حوزه انرژی و تجارت به حیطه امنیتی و با نگرش ضدغربی را با دشواری‌های بلندمدت مواجه ساخته است. بدین ترتیب، تحقق کامل اهداف اوراسیاگرایانه برای روسیه، نه تنها با کاستی‌های داخلی بلکه با مخالفت‌ها و مقاومت‌های بیرونی روبروست و از این دید امکان دارد در میان‌مدت و به موازات به قدرت رسیدن رهبران جدید در کرملین، نگرش‌های جدید جایگزین رویه‌های تقابل جویانه روسیه مستتر در گفتمان اوراسیاگرایی شود. از این منظر می‌توان انتظار داشت نه تنها برخلاف برخی دیدگاه‌ها، جنگ سرد جدید و شکل‌گیر اتحاد‌های متخاصم رخ ندهد، بلکه با توجه به تعدد مراکز قدرت جهانی و استقلال‌خواهی همسایگان از یک‌سو و پراگماتیسم روسی، و پرهیز غرب از رویارویی تمام عیار با کرملین و در عوض آمادگی غرب برای اعطای امتیازات متناسب به مسکو، فرایند تنش‌زدایی و چانه‌زنی روسیه با غرب از سر گرفته شود و اوراسیاگرایی در حالی که به اوج خود می‌رسد، به پایان خود نیز نزدیک شود.



منابع

- Casier, Tom. 2007. "The Clash of Integration Processes? The Shadow Effect of the Enlarged EU on its Eastern Neighbours?" in: Katlijn Malfliet, Lien Verpoest and Evgeny Vinokurov (Eds), **the CIS, the EU and Russia, the Challenges of Integration**, New York: Palgrave Macmillan.
- Cooper, Julian. 2009. "Russia's trade relations within the Commonwealth of Independent States", In: Elana Wilson Rowe and Stina Torjesen (Eds), **the Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy**, New York: Routledge.
- Cordesman, Anthony H. July 9, 2014. **The New Great Game in the Middle East: Looking Beyond the Islamic State and Iraq**. At: <http://susris.com/2014/07/11/analysis-new-mideast-great-game-cordesman/>. Accessed on 11 July 2015.
- Haas, Marcel de. 2010. **Russia's Foreign Security Policy in the 21st Century, Putin, Medvedev and Beyond**, New York: Routledge.
- Hill, Fiona and Clifford G. Gaddy. 2013. **Mr. Putin: Operative in the Kremlin**, Washington, D.C.: Brookings Institution Press.
- Hunter, Robert. August 2014. **Russia and the new "New World Order"**, <http://perspectives.carnegie.org/us-russia/russia-new-world-order/>.
- Inayeh, Alina. June 2014. "The Regional Impact of the Ukraine Crisis: Overview and Conclusions", in: Alina Inayeh, Daniela Schwarzer, and Joerg Forbrig (eds), **Regional Repercussions of the Ukraine Crisis, Challenges for the Six Eastern Partnership Countries**, The German Marshall Fund of the United States.
- Isakova, Irina. 2005. **Russian Governance in the Twenty-First Century: Geo-Strategy, Geopolitics and Governance**, New York: Frank Cass.
- Kanet, Roger E. 2010. "From the "New World Order" to "Resetting Relations": ۲۱۰



- Two Decades of US–Russian”, in: Roger E. Kanet (Ed), **Russian Foreign Policy in the 21st Century**, New York: Palgrave Macmillan.
- Magen, Zvi ,Olena Bagno-Moldavsky, and Sarah Fainberg. July 2014 “The Ukrainian Crisis and the Middle East”, **Strategic Assessment**, Volume 17, No. 2.
- Mankoff, Jeffrey. 2009. **Russian Foreign Policy: The Return of Great Power Politics**, New York: Rowman & Littlefield Publishers.
- McNabb, David E. 2016. **Vladimir Putin and Russia’s Imperial Revival**, New York: CRC Press.
- Moroff, Holger. 2007. “Russia, the CIS and the EU: Secondary Integration By Association?” in: Katlijn Malfliet, Lien Verpoest and Evgeny Vinokurov (Eds), **the CIS, the EU and Russia, the Challenges of Integration**, New York: Palgrave Macmillan.
- Oldberg, Ingmar. 2010. “Aims and Means in Russian Foreign Policy”, in: Roger E. Kanet (Ed), **Russian Foreign Policy in the 21st Century**, New York: Palgrave Macmillan.
- Routledge. 2014. **The Military Balance 2014: The Annual Assessment of Global Military Capabilities and Defence Economics**, London: Routledge.
- SANA Dispatches**. April 2014. “Foreign Jihadism in Syria the Islamic State of Iraq and al-Sham”, No. 4.
- Saunders, Paul J. September 2014. “Russia’s Asymmetrical Response: Global Aikido,” in: Paul J. Saunders (ed), **Cost of a new Cold War: the U.S Russia Confrontation over Ukraine**, Center for the National Interests.
- Shearman, Peter. 2010. “History, Russia and the West, and Cold Wars”, in: Roger E. Kanet (Ed), **Russian Foreign Policy in the 21st Century**, New York: Palgrave Macmillan.
- Shlapentokh, Dmitry. 2009. **Russian Elite Image of Iran: From the Late Soviet Era to the Present**, Washington: Strategic Studies Institute.
- Skak, Mette. 2010. “Russia’s New “Monroe Doctrine””, in: Roger E. Kanet (Ed), **Russian Foreign Policy in the 21st Century**, New York: Palgrave Macmillan.
- Torjesen, Stina. 2009. “Russia as a military great power: The uses of the CSTO and the SCO in Central Asia”, in: Elana Wilson Rowe and Stina Torjesen

(Eds), **The Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy**, New York: Routledge.

Trenin, Dmitri (Spring/Summer 2009) "Russia in the Caucasus: Reversing the Tide", **Brown Journal of World Affairs**, Vol. 15, No. II.

Vinokurov, Evgeny. 2007. "Russian Approaches to Integration in the Post-Soviet Space in the 2000s?" in: Katlijn Malfliet, Lien Verpoest and Evgeny Vinokurov (Eds), **The CIS, the EU and Russia, The Challenges of Integration**, New York: Palgrave Macmillan.

Wilson, A. 2014. Belarus Wants Out. **Foreign Affairs**. Available at <http://www.foreignaffairs.com/articles/141048/andrew-wilson/belarus-wants-out> Accessed on 18 June 2014.

Zagorski, Andrei. 2009. "Multilateralism in Russian foreign policy approaches?" In: Elana Wilson Rowe and Stina Torjesen (Eds), **The Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy**, New York: Routledge.

Ziegler, Charles E. 2010. "Aims and Means in Russian Foreign Policy", in: Roger E. Kanet (Ed), **Russian Foreign Policy in the 21st Century**, New York: Palgrave Macmillan.

